

فلسفه علوم اجتماعی از دیدگاه پوپر

حسین کچوئیان^۱

مجید فولادیان^۲

چکیده

در این مقاله تلاش شده است تا در خلال آثار گوناگون پوپر نگرش وی به فلسفه علوم اجتماعی مورد شناسایی و تحلیل قرار گیرد. در ابتدا مختصری از زندگی او آورده شده که تلاش گردیده نشان‌دهنده علایق و مسایل او باشد. سپس افراد تاثیرگذار بر آرا او معرفی شده‌اند (نظیر: سقراط، کانت، هایک و...). از این قسمت به بعد وارد موضوع اصلی مقاله شده ایم و در ابتدا نظر پوپر را درباره وحدت روش در میان علوم طبیعی و اجتماعی تشریح نموده و سپس نقد پوپر را از استقراگرایان مطرح کرده ایم و نشان داده ایم که از نظر پوپر علم از مساله آغاز میشود. سپس راه‌های پیشنهادی عنوان می‌گردند، آنگاه آن راه‌ها نقد میشوند و در پی آن سوالات جدیدی سربر می‌آورند. و این گونه است که علم گامی به پیش می‌گذارد. در مقاله این روند بصورت مفصل و دقیقتری مورد بررسی قرار گرفته و سعی شده است به سیاق پوپر مسائل فلسفی او به واضح‌ترین نحو ممکن ارائه شود.

کلیدواژه‌ها: ابطال‌گرایی، وحدت روش در علوم، حل مسئله، عینیت، مهندسی

اجتماعی تدریجی

^۱ دانشیار دانشگاه تهران

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه تهران

مقدمه

پوپر^۱ فیلسوف لیبرال در سال ۱۹۰۲ در وین چشم به جهان گشود. او در حدود ۱۵ سالگی به حزب سوسیالیست اتریش پیوست و از نوجوانان فعال آن حزب شد. ولی در سه سال بعد ایمان خود را به آن ایدئولوژی از دست داد. (کاتوزیان، ۱۳۷۵: ۱۱۸) در همان سال ها بود که او با فیلسوفان جوان محفل وین به بحث و گفتگو و نشست و برخاست و رفت و آمد نزدیک پرداخت. اما به رغم نزدیکی های شخصی و فکری که در آن زمان با آنان و بویژه با کارناب^۲ احساس می کرد، با این محفل اختلاف اساسی داشت و بعدها به عنوان بزرگترین نقاد همین مکتب شناخته شد و نظریه علم خود را در برابر برداشتهای آنان صورت بندی کرد که حاصل آن در سال ۱۹۳۴ در کتابی تحت عنوان "منطق اکتشافات علمی"^۳ به چاپ رسید.

"منطق اکتشافات علمی" مبنای کارهای بعدی او شد، اگر چه سطح و ظرافت فلسفه او به مرور زمان رشد و پختگی یافت و امروز دیگر نمی توان فقط با مراجعه به آن اصول فلسفه پوپر را تشریح کرد. آراء پوپر در باب ابطال گرایی و در دیگر موارد فلسفه او در طی زمان بسیار منعطف تر و قوی تر (و بر پایه نظریه وی مبهم تر و مسئله دارتر) شده است. به طوری که می توان تاریخ اندیشه پوپر را به عنوان بهترین نمونه فلسفه علم خودش، مثال آورد.

یک سال بعد از انتشار "منطق اکتشافات علمی"، جنگ جهانی درگرفت و پوپر مجبور به جلائی وطن و راهی زلاندنو شد. در همین سال های غربت بود که پوپر کتاب

1. KARL POPPER

2. R.CARNAP

3. THE LOGIC OF SCIENTIFIC DISCOVERY

مشهور خود یعنی "جامعه باز و دشمنان آن را"^۱ نوشت. کتابی که خود آن را ادای تکلیف خود در جنگ می‌دانست و کتاب لایحه دفاعیه‌ای بود از آزادی در مقابل توتالیتریزم و استبداد. (پوپر، ۱۳۶۹: ۶۷) (هرچند از دید منتقدانش وی گاهی هدفهای خود را در این کتاب به خطا انتخاب کرده است). "فقر تاریخ‌گرایی"^۲ که مهمترین کتاب وی در فلسفه و فلسفه علوم اجتماعی است نیز ثمره همین سال هاست. پوپر در طی زندگی پر بار خود که سالها تدریس در مدرسه اقتصادی لندن (LSE)، تاثیر گذاشتن بر بسیاری از فیلسوفان، جامعه‌شناسان و سیاستمداران و همچنین نوشتن انبوهی از مقالات و گفتارهای علمی از جمله "حدس‌ها و ابطالها"^۳ و "دانش عینی"^۴ از نتایج آن است، تاثیر بسزایی در رشد و شکل‌گیری فلسفه علم و علم در عصر خود داشت.

سئوالات تحقیق

در این تحقیق برآنیم تا با بررسی آثار پوپر به چند سؤال اساسی در باب فلسفه علوم اجتماعی او پاسخ گوئیم.

- ۱- آیا علوم اجتماعی از دیدگاه فلسفه علم پوپر، علمی است یا خیر؟
- ۲- سوالات مطرح در علوم اجتماعی از نظر وی چیست؟
- ۳- به این سوالات در چارچوب فلسفه پوپر با چه روشی می‌بایست پاسخ گفت؟
- ۴- خصوصیات این علوم از دید او چیست؟
- ۵- علوم اجتماعی چه نوع معرفتی را به دست می‌دهد؟
- ۶- از نظر پوپر علوم اجتماعی به چه کار می‌آید؟

1. THE OPEN Society AND ITS ENEMIES
2. THE POVERTY OF HISTORICISM
3. CONJECTURES AND REFUTATIONS
4. OBJECTIVE KNOWLEDGE

اساسا برای هر فلسفه علمی ما ابتدا باید به این سئوالات پاسخ گوئیم تا محتوا و قلمرو آن را مشخص نماییم. در اینجا نیز ما می‌کوشیم با روشی تحلیلی حیطه و ماهیت فلسفه علوم اجتماعی پوپر را بطور منظم مشخص کنیم. اما پیش از پرداختن به پرسشهای فوق به طور مختصر ریشه های فکری فلسفه پوپر را معرفی خواهیم کرد تا فهمی عمیقتر از دیدگاه های او ارائه نماییم.

ریشه های فکری و تاثیرگذاران اساسی بر اندیشه پوپر

از جهتی هر اندیشمندی و مخصوصا متفکری مانند پوپر که به تصحیح خطا در علم معتقد است، وامدار تمام کسانی است که حتی سرسخت ترین مخالفان اندیشه های آنانند. با این حال سعی می‌کنیم به ریشه‌های فکری اساسی تر اندیشه پوپر بپردازیم. شاید به لحاظ تاریخی تاثیرگذارترین و قدیمی ترین متفکری که پوپر متأثر از تفکر اوست، سقراط باشد. خود پوپر در آثار گوناگون خود به این که اندیشه سقراط اساس کار او در بحث‌های گوناگون قرار گرفته، اذعان کرده است و بارها و بارها در طول آثارش سقراط را به عنوان سردمدار آزادی و فرزاندگی ستوده است. شاید مهمترین اندیشه‌ای راکه پوپر از سقراط متأثر بوده است بتوان در یک جمله آورد، که چند تن اساسی پوپر نیز بر اساس همین یک جمله است: "داناترین انسانها آن کسی است که بر نادانی خود آگاهی دارد".

می‌توان به روشنی نشان داد که چگونه هم فلسفه علم پوپر و هم تز دموکراسی او بر اساس این اندیشه سقراط قرار گرفته است. (۱)

دومین اندیشمندی که پوپر بسیار وامدار اوست، "ایمانوئل کانت" است. کانت تاثیر اساسی‌اش را بر دیدگاههای فلسفی پوپر گذاشته است. البته تاثیر کانت بر پوپر در جاهایی که او دیدگاه های سیاسی‌اش را مطرح می‌کند روشتر است، از جمله مبحث

¹. I.KANT

"آزادی" و "دموکراسی". در مبحث آزادی در جاهای گوناگون خود را با کانت هم رأی می‌بیند و تز آزادی خود را بر اساس این تعریف کانت از آزادی که: "ما به جامعه‌ای نیاز داریم که آزادی هر فرد با آزادی دیگران سازگار باشد." بنا می‌نهد. (۲) و یا روشتر از آن در کتاب "جامعه باز و دشمنان آن"، پوپر با لحنی تائرانگیز در نقد افلاطون در جایی می‌گوید: "در نزد کانت می‌توانیم اساسی‌ترین اصول آزادی و دموکراسی را ببینیم، آنجا که کانت می‌گوید: "همیشه بدان که افراد انسان (هر یک فی نفسه) غایتند و از ایشان صرفاً همچون وسیله‌ای برای رسیدن به غایت خویش استفاده مکن." (پوپر، ۱۳۷۷: ۲۷۷) پوپر این اندیشه کانت را قدرتمندترین اصل اخلاقی زمانه خود می‌داند. (۳)

از دیگر افرادی که پوپر از آراء آنها سود جسته است "آلفرد تارسکی" است، که پوپر معیار صدق و کذب خود را با توجه به آراء او صورت بندی می‌کند. (۴) اما مهمترین فیلسوف هم عصر پوپر که بسیار بر او تأثیر نهاده است بی تردید "فریدریش هایک" فیلسوف و اقتصاددان شهیر لیبرال بوده است. پوپر خود اذعان دارد که اندیشه‌های هایک برای او بسیار راهگشا بوده است. به عنوان نمونه در مباحث "مهندسی تدریجی" و مبحث "وحدت روش در علوم اجتماعی و طبیعی" پوپر از آراء هایک استفاده‌های فراوان می‌کند. (۵)

در اینجا می‌خواهیم به یکی از جامعه‌شناسان اشاره کنیم که می‌باید اعتراف کرد، پوپر به اندازه کافی دین خود را به او نپرداخته است و آن "ماکس وبر" است. پوپر تأثیر بسیار زیادی از وبر پذیرفته است، مخصوصاً در بحث مربوط به مدل‌های علوم اجتماعی و همچنین در بحث عقلانیت تأثیر وبر بر نظریه پوپر آشکار است، اما پوپر تنها بصورت جسته‌گریخته‌ای از وبر یاد می‌کند. (۶)

1. A.TARSKI
2. A.VON HAYEK
3. MAKX WEBER

تفصیل بحث در مورد ریشه های اساسی تفکر پوپر و نشان دادن چگونگی تاثیر آنها در آثار او، خود مستلزم بیان مطالب بسیاری است که از حوصله بحث ما خارج است. از این پس به بحث در فلسفه علوم اجتماعی وی خواهیم پرداخت.

وحدت روش در علوم طبیعی و اجتماعی

پوپر از جمله فیلسوفانی است که به وحدت روش در میان علوم طبیعی و علوم اجتماعی اعتقاد دارد. هر چند این گفته در نظر او بدین معنا نیست که هیچ تفاوتی میان روش های علوم طبیعی و اجتماعی وجود ندارد بلکه او آشکارا بین روش های علوم مختلف قائل به تفاوت است. کماینکه خود در کتاب "فقر تاریخیگری" به روشنی آن را اظهار می کند: "من قصد بیان این حکم را ندارم که هیچ گونه اختلافی میان روش های علوم طبیعی و اجتماعی وجود ندارد؛ آشکارا چنین تفاوتی، حتی میان شاخه های مختلف خود علوم طبیعی و نیز میان شاخه های علوم اجتماعی وجود دارد." (پوپر، ۱۳۵۰: ۱۵۷) اما پوپر در ادامه ذکر می کند که او نیز مانند "اگوست کنت" و "جان استوارت میل" روش شناسی این دو شاخه علمی را اساسا یکی می داند، زیرا به نظر پوپر چه در علوم طبیعی و چه در علوم اجتماعی، فرضیه ای وجود دارد که می بایست در معرض محک و تجربه گذارده شود و در ابطال آن کوشش شود. در نهایت فرضیه ای را که بتواند در مقابل محک ها تاب مقاومت آورد به صورت موقت برمی گزینیم. در هر دو میدان، روش مورد استفاده در ظاهر یکسان است.

پوپر در این جا مورد انتقاد گروه زیادی از نحله های فکری از جمله معتقدان به اصالت تاریخ، اندیشمندان مکتب فرانکفورت، تاویل گرایان و ... قرار گرفته است که اعتقاد دارند میان روش های علوم طبیعی و اجتماعی تفاوت های اساسی وجود دارد. مهمترین انتقاد آنها این است که علوم اجتماعی دارای پیچیدگی های بسیار زیادی است

¹. AUGUSTE CONTE

². JOHN STUART MIL

که با روش های علوم طبیعی نمی‌توانیم به شناخت صحیحی از مسایل آن دست یابیم. (۷)

پوپر در پاسخ به این انتقادات این نکته را مطرح می‌کند که: در هر دو علوم چه طبیعی و چه اجتماعی باید ابتدا سوال را به صورت یک موضوع مجرد مطرح کنیم و بعد به بررسی و مشاهده آن پردازیم. مثلاً او برای علوم اجتماعی ساختن مدل‌هایی تک بعدی را پیشنهاد می‌کند که بر اساس پیش بینی شرایط و موقعیت‌ها می‌تواند تا حدودی تبیین کننده و همچنین پیش بینی کننده باشد. (که در ادامه به صورت مفصل به آن می‌پردازیم). البته در ساخت چنین مدل اجتماعی مطمئن نمی‌توان تمام متغیرها را وارد کرد بلکه می‌باید انتخاب کنیم. پوپر معتقد بود همین مسئله برای علوم طبیعی نیز صادق است: "تنها از راه جداکردن های مصنوعی تجربی است که می‌توانیم پیشامدهای فیزیکی را پیشگویی کنیم." (همان: ۱۶۷) و در ادامه می‌افزاید: ما بسیار دور از آنیم که، حتی در فیزیک، نتایج دقیق یک وضعیت غیر مجرد را همچون یک طوفان یا یک آتش سوزی پیشگویی کنیم... شکی نیست که تحلیل هر وضعیت اجتماعی غیر مجرد، به علت پیچیدگی آن، بسیار دشوار است. ولی همین امر در مورد هر وضعیت فیزیکی غیر مجرد نیز صحت دارد." (همان: ۱۶۸)

پوپر تاکید می‌کند که هر کدام از دانشمندان بزرگ علوم طبیعی با استفاده از مدل‌هایی بسیار ساده شده که در آنها بسیاری از چیزها حذف شده و بر برخی از مسائل تاکید بیش از حد شده است، استفاده کرده‌اند. پوپر در این زمینه مثال مدل نیوتنی را می‌زند: "مدل نیوتنی مربوط به منظومه شمسی را در نظر بگیرید. حتی اگر فرض کنیم که قوانین نیوتن در مورد حرکت صادق اند، این مدل نمی‌تواند صادق باشد هر چند این مدل حاوی شماری از سیاره هاست - که از قضا به صورت جرم‌های نقطه ای در نظر گرفته شده‌اند که در واقع چنین نیست - اما در آن نه شهاب‌ها در نظر گرفته شده‌اند و نه غبارهای کیهانی. در آن نه به فشار نور خورشید توجه شده و نه به پرتوهای کیهانی. در این مدل حتی خواص مغناطیسی سیارات، یا میدان‌های الکتریکی که به

واسطه حرکت آنها در این میدان های مغناطیسی، در اطرافشان به وجود می آید، نیز لحاظ نشده اند. این مدل، نظیر هر مدل دیگری، تصویری به غایت ساده شده است." (پوپر، ۱۳۷۹: ۳۲۵) پوپر بدین وسیله نشان می دهد که حتی موفق ترین نظریات در علوم طبیعی توصیف های به غایت ساده شده ای هستند که با شانس و خوش اقبال روبه رو می شوند. و البته مطالب زیادی را به ما می آموزند. از این مسیر است که پوپر به این نتیجه گیری می رسد: "دلایل کافی در دست است که نه تنها باید این را باور کنیم که علوم اجتماعی کمتر از علوم طبیعی پیچیدگی دارند، بلکه باید این را بپذیریم که وضعیت های اجتماعی عموماً کمتر از وضعیت های فیزیکی غیر مجرد پیچیدگی دارند." (پوپر، ۱۳۵۰: ۱۶۹) پوپر دو دلیل را برای مدعای خود می آورد: الف) عنصر معرفت شهودی در ساخت فرضیه های علوم اجتماعی: که مقصودش از آن به کارگیری معرفت شخصی در ساخت فرضیه هایی برای برخورد با امور اجتماعی است. (ب) وجود عقلانیت در روابط انسانی: در این باب پوپر استدلال می کند که موجودات اجتماعی کمابیش عقلانی رفتار می کنند و همین موضوع این امکان را فراهم می کند که برای کنشها و کنشهای متقابل مدل های ساده ای بسازیم. (۹)

بر این مبنا است که پوپر ساختار کلی روش را در علوم طبیعی و علوم اجتماعی یکی می داند که در ادامه، این بحث را به صورت روشن تر، مطرح می کنیم.

ساختار و نحوه شروع نظریه علم پوپر

از دست آوردهای عمده نظریه علم پوپر یافتن پاسخ برای معضل استقرار در علم است که از زمان "دیوید هیوم" تردیدی اساسی در بنیان علم تجربی ایجاد کرده است. از عصر "فرانسویس بیکن" علم تجربی و قانون یاب متکی بر اصل استقرار فرض شده بود. در روش استقرار اصل بر مشاهده است، مطابق نظر استقرار گرایان، معرفت علمی به وسیله استقرار از بنیان مطمئنی که به واسطه مشاهده به دست آمده است ساخته می شود... به طور کلی علم با مشاهدات آغاز می شود و هنگامی که:

۱- تعداد گزاره های مشاهدتی که اساس تعمیم را تشکیل می دهد زیاد باشند.
۲- مشاهدات تحت شرایط متنوعی تکرار شوند.
۳- هیچ کدام از مشاهدات با قانون جهان شمول مأخوذ معارضه نداشته باشند، می توانیم ادعا کنیم که به معرفت علمی اثبات شده دست یافته ایم. (چالمرز، ۱۳۸۳)

اما هیوم در این اصل شک کرد، و استدلال نمود منطقاً نمی توان قوانین صادق درباره امور گذشته را در آینده هم صادق و ساری دانست. از این رو علم تجربی استقرائی قانون یاب، از لحاظ منطقی و تجربی بنیان محکمی ندارد.

در نقد این رویکرد، پوپر نیز عنوان می کند که اساساً علم یا معرفت علمی با مشاهده آغاز نمی شود و اگر شما به عنوان نمونه، هزار بار مشاهده کنید که هنگامی که سنگی را رها می کنید، آن سنگ به سمت پایین سقوط می کند، به صورت منطقی هیچ الزامی وجود ندارد که هنگامی که سنگ هزار و یکم را هم که رها می کنید باز به سمت پایین سقوط کند.

پوپر با مثالی عینی ثابت می کند که علم با مشاهده آغاز نمی گردد و برای اثبات این منظور در یکی از سخنرانی های خودش یک آزمایش می کند که به این شرح است:

"می خواهم با شیوه ای ساده این موضوع را که مشاهده نمی تواند مسبوق بر همه مسائل باشد به شما ثابت کنم و قصد انجام این آزمایش را بر روی شما دارم. آزمایش من عبارت از این است که از شما بخواهم هم اکنون و در همین جا به مشاهده پردازید. امیدوارم همگی در این آزمایش شرکت کنید و مشغول مشاهده شوید. با این حال نگران آنم که برخی از شما، به عوض آنکه مشغول مشاهده باشید، در خود این نیاز قوی را احساس کنید و بپرسید: "می خواهد چه چیز را مشاهده کنیم؟" (پوپر، ۱۳۷۹: ۲۰۶)

در این جاست که پوپر با این مثال، اولاً ثابت می کند که مشاهده نمی تواند مسبوق به مسائل باشد و در ثانی از همین جا فرض اساسی فرضیه علم خود را مطرح می کند. که اساساً علوم با مسائل آغاز می شوند: "می باید در ذهن پرسش معینی داشته باشیم تا بر اساس آن به مشاهده یا حتی تفکر پردازیم." (همان)

چارچوب کلی روش علوم

تا اینجا بحث خود را به این نتیجه رساندیم که از نظر پوپر علم با مسئله آغاز می‌شود. اما پیش از آنکه جلوتر برویم لازم است ابتدا چارچوب کلی روش پیشنهادی پوپر را برای همه علوم، خواه طبیعی و علوم انسانی و اجتماعی مشخص کنیم تا با توجه به این متدولوژی عمومی به عنوان نقشه‌ای که می‌تواند راهنمای ادامه بحثمان باشد به پیش رویم و در ضمن پیوستگی منطقی مطالب را که از اساس اندیشه پوپر است در متن این مقاله نیز حفظ کنیم. اما چارچوب روش پیشنهادی پوپر را برای علوم می‌توانیم به شکل زیر خلاصه کنیم:

مسائل جدید → نقادی (بصورت تجربی و منطقی) و حذف خطا → راه‌حل‌ها → مسائل نمودار بالا را می‌توانیم به طور خلاصه به این صورت تشریح کنیم: " ۱- همین که با مسئله‌ای مواجه می‌شویم، ۲- می‌کوشیم که راه‌حلی را برای مسئله خود حدس بزنیم. ۳- و می‌کوشیم که راه‌حلی خود را که غالباً به نحوی از انحاء ضعیف و ناقصند، مورد نقادی قرار دهیم. گاهی اوقات یک حدس ممکن است در برابر نقادی عقل یا آزمون‌های تجربی ما برای مدتی دوام آورد. اما غالباً این نکته را درمی‌یابیم که حدس‌های ما می‌توانند ابطال شوند، یا آنکه مسائل مورد نظر را حل نمی‌کنند و یا تنها بخشی از آن را حل می‌کنند. ۴- و این نکته را درمی‌یابیم که حتی بهترین راه‌حل‌ها به زودی سبب ظهور دشواری‌های تازه، و مسائل جدید خواهند شد." (پوپر، ۱۳۷۹: ۲۰۵)

چگونگی به وجود آمدن مسائل

درباره ریشه چگونگی به وجود آمدن مسائل اولیه، پوپر در آثار گوناگونش بحث‌های مختلفی را بیان کرده است که از حوصله این بحث خارج است. امام‌جزیرین و دقیق‌ترین بحث را در یکی از سخنرانی‌هایش با نام منطق علوم اجتماعی که در ۲۷ تز مطرح کرده است، در تز چهارم و پنجم آن می‌آورد: "اگر بتوان از این مسئله سخن گفت که علم نقطه آغازینی دارد این امر صادق خواهد بود که...مسائل نقطه آغاز علم

هستند. بدین معنا که شناخت با تنش میان دانایی و نادانی شروع می‌شود، زیرا هر مسئله نتیجه این کشف است که چیزی در مجموعه دانایی های متصور ما در جای خود نیست و یا اگر از دیدگاه منطقی به موضوع بنگریم کشف یک تناقض درونی بین دانایی های متصور ما و واقعیت‌هاست. شاید به بیان صحیح تر باید گفت کشف یک تناقض ظاهری بین دانایی های متصور ما و واقعیت های متصوره ماست... موضوع نیابستی همیشه حتما مسائل نظری باشد، مسائل جدی عملی مانند: فقر، بی‌سوادی، سلطه‌گری سیاسی و ناامنی حقوقی مهمترین منشأ و نقاط آغازین در تحقیقات علوم اجتماعی است." (پوپر، ۱۳۷۲: ۱۲۸ و ۱۲۹)

می‌توان دیدگاه پوپر را در باب چگونگی ایجاد مسئله از طریق تنش میان دانایی و نادانی به وسیله یک مثال بهتر روشن کرد. فرض کنید در شهر در حال رانندگی هستید. ناگهان مشاهده می‌کنید یک افسر راهنمایی و رانندگی در حال ضرب و شتم شدید شخصی در کنار خیابان است. شما که به عنوان یک شهروند، آگاهیتان از وظایف مامور راهنمایی و رانندگی هدایت خودروها، کنترل ترافیک و در صورت تخطی افراد از قوانین، جریمه نمودن آنهاست در صورت دیدن این حادثه، میان آگاهی شما (به عنوان یک دانایی متصوره) و کتک زدن شخص توسط افسر راهنمایی و رانندگی (به عنوان یک واقعیت اجتماعی) تناقض پدید می‌آید که این باعث به وجود آمدن مسئله می‌شود.

ویژگی‌های مسائل

به طور کلی پوپر برای مسائل اهمیت بسیار زیادی قائل است و بر این عقیده است که: "ارزش دستاوردهای علمی همیشه در گرو خصلت و کیفیت مسئله است." (پوپر، ۱۳۷۹: ۱۶۱)

بنابراین پوپر ویژگی‌های چندی را برای مسائل، مخصوصاً در علوم اجتماعی، قائل می‌شود:

۱- یک مسئله باید در ارتباط با سایر نظریه‌ها باشد و یکی از مسائل جامعه را

مطرح کند. خود پوپر در جایی دیگر این مطلب را با تاکید مطرح می‌کند: "کار دانشمند با گزینش حساس یک مسئله جالب توجه آغاز می‌شود مسئله ای که در چارچوب شرایط جاری حاکم بر مسئله، که آن نیز کاملاً زیر سلطه نظریه‌های ما قرار دارد، واجد اهمیت است." (پوپر، ۱۳۷۹: ۲۹۷)

۲- مسائل ما می‌باید متمرکز، بدیع و عمیق باشند.

حل مسئله

این قسمت را در دو بخش مورد بررسی قرار می‌دهیم. در قسمت الف، به این مسئله می‌پردازیم که اساساً یک مسئله مربوط به علوم اجتماعی و طبیعی را: ۱. چگونه پاسخ می‌دهیم ۲. این پاسخ از منظر پوپر باید دارای چه ویژگی‌هایی باشد. (که در همین جا تفاوت میان علم و غیر علم از منظر او مشخص می‌شود). ۳. اساساً پاسخ‌های غیر علمی ماهیتاً چگونه پاسخ‌هایی هستند و به چند دسته تقسیم می‌شوند.

در قسمت ب، نظریه اجتماعی پوپر را که شیوه و پاسخی است به چگونگی حل مسائل اجتماعی مطرح خواهیم کرد.

الف: ویژگی‌های نظریه‌های علمی

الف) همانطور که گفتیم از نظر پوپر به طور کلی علم با مسئله آغاز می‌شود و محقق در پاسخ به مسئله راه حلی پیشنهادی را ارائه می‌دهد که همان نظریه‌ها (در چارچوب فلسفه علم ماقبل پوپری فرضیه‌ها) است. نظریه‌ها اساساً به منزله حدسیات یا گمان‌هایی نظری و موقتی تلقی می‌شوند که ذهن انسان آزادانه آنها را خلق می‌کند تا بر مسائلی که نظریه‌های قبلی با آن مواجه شده بودند فائق آیند و تبیین مناسبی از رفتار قسمتی از جوانب خارج را ارائه کنند. (چالمرز، ۱۳۸۳: ۵۱)

اما نکته مهمی را که پوپر در باب این مطلب به آن اضافه می‌کند، مشخص کردن و مرز کشیدن میان نظریات علمی از غیر علمی است. تمایز علم از غیر علم را پوپر بر

پایه اصل معروف "ابطال پذیری" مشخص می سازد .
در اینجا خواهیم کوشید به صورت خلاصه اما روشن مفهوم ابطال پذیری را روشن کنیم. گزاره های زیر را در نظر آورید:

- ۱- هرگز روزهای چهارشنبه باران نمی بارد.
- ۲- تمام عناصر در اثر حرارت منبسط می شوند.

این گزاره ها ابطال پذیرند، زیرا با مشاهده باران در روز چهارشنبه گزاره اول ابطال می شود. گزاره دوم نیز ابطال پذیر است، زیرا می توان با گزاره های مشاهده تی دال بر اینکه عنصری پس از حرارت یافتن در زمان منبسط نشد، آن را ابطال کرد.

حال گزاره زیر را در نظر بگیرید:

- ۳- هوا یا بارانی است یا بارانی نیست.

هیچ گزاره مشاهده تی منطقی ممکن، نمی تواند گزاره سه را ابطال کند. این گزاره ابطال ناپذیر است، پس علمی نیست... آنچه از نظریه یا قانون علمی انتظار می رود این است که خبری درباره چگونگی عمل جهان واقع، در اختیار می نهد، و بدین سان اعمال دیگر را که منطقی امکان وقوع دارد، به لحاظ تجربی، غیرممکن بخواند. (چالمرز، ۱۳۸۳)

ابطال پذیری یعنی بی اعتنا نبودن به وقوع رخدادها در جهان خارجی. و نظریه ابطال پذیر یعنی قانونی که برای آن بتوان تصور کرد که در صورت وقوع پدیده ای باطل خواهد شد. به تعبیر دیگر هر نظریه پردازی باید نشان دهد که در چه صورت دست از مدعای خود در مورد پدیده مورد بحث خواهد کشید. به قول پوپر: "تنها نظریه ای که وقوع شماری از رویدادهای قابل تصور را غیر ممکن اعلام می کند، آزمون پذیر است... به این اعتبار، می توان گفت که هر نظریه تجربی وقوع برخی از رویدادها را ممنوع اعلام می کند. (پوپر، ۱۳۷۹: ۲۰۲) البته ابطال پذیری به معنای این نیست که این قوانین حتما

¹ . Falsification

روزی باطل خواهند شد، بلکه اگر صحت قانون علمی تضمین شده باشد باز هم ابطال پذیر خواهد بود، یعنی می‌توان تجربه ای را فرض گرفت که ناقض آن است.

ابطال پذیری معادل تجربه پذیری

قانونی علمی است که تجربه پذیر باشد و وقتی تجربه پذیر است که ابطال پذیر باشد، و وقتی ابطال پذیر است که نسبت به جهان خارج و جهت پدیده‌های آن بی‌اعتنا نباشد. (سروش، ۱۳۶۱: ۳۲) این نکته که ابطال‌پذیری و آزمون‌پذیری با هم معنا پیدا می‌کنند مسئله‌ای بسیار دقیق و مهم است. (۱۰) پوپر نشان می‌دهد که چگونه برخی از نظریاتی که خود را علمی می‌دانند در واقع غیر علمی هستند از این‌گونه موارد می‌توان، برداشت‌هایی از نظریه مارکس و یا روانکاوی فرویدی و یا روانشناسی آدلری را نام برد. با مثالی از روانشناسی آدلری مسئله را بیشتر توضیح می‌دهیم.

یکی از اصول اساسی نظریه آدلر این است که انگیزه اعمال انسان نوعی احساس حقارت است. حال در مثالی خواهیم دید که یک روانشناس آدلری چگونه تمام پدیده‌ها را حتی متناقض با این اصل تبیین می‌کند. مردی در همان لحظه‌ای که بچه‌ای به درون رودخانه ای می‌افتد در کنار رودخانه ایستاده است. امکان دارد وی برای نجات بچه وارد رودخانه شود و نیز امکان دارد هیچ کاری نکند. چنانچه وارد رودخانه شود، آدلری‌ها برای تبیین این عمل خواهند گفت: مسلماً آن مرد به دلیل نیاز به غلبه بر احساس حقارت خود، خواسته نشان دهد که با وجود خطرات زیاد، شجاعت لازم را برای رفتن در رودخانه دارد. اما اگر وارد رودخانه نشود، آدلری‌ها باز ادعا می‌کنند نظرشان تایید شده است، زیرا آن مرد با نشان دادن این امر که، به رغم مشاهده غرق شدن بچه، قدرت اراده عدم حرکت از لب رودخانه را، بدون کمترین دغدغه خاطر دارد، می‌خواهد بر حس حقارت خود غلبه کند. (چالمرز، ۱۳۸۳: ۵۵)

مشخصاً معلوم است که این نظریه ابطال‌ناپذیر است، زیرا با هر نوع رفتار انسان سازگاری دارد و دقیقاً به همین دلیل هیچ چیزی درباره رفتار انسان به ما نمی‌گوید.

دلایل عدیده‌ای را می‌توان برای ابطال ناپذیری و لذا غیر علمی بودن نظریات ذکر کرد که مشخصه همه آنها آزمون ناپذیر بودنشان است. (۱۱)

باید توجه داشت که آزمون پذیری نظریات درجات مختلفی دارد. نظریاتی که دعاوی بیشتر و جسورانه‌تری را مطرح کنند، اطلاعات بیشتری را درباره عالم به ما می‌دهند و لذا آزمون پذیرتر از نظریاتی هستند که دعاوی اندکی را عنوان می‌نمایند. در این باره چگونگی صورت‌بندی نظریات برای پوپر حائز اهمیت است. به نظر او هر شخصی باید تلاش کند که نظریه خود را به واضح‌ترین صورت ممکن بیان کند تا از این طریق امکان آزمون نظریات به گونه‌ای آسانتر فراهم آید. (۱۲)

البته لازم می‌دانیم در اینجا به این نکته اشاره کنیم که این شکل از ابطال‌گرایی که تا اینجا مطرح کردیم، جزم‌گراست و اساس آن بیشتر مربوط می‌شود به دیدگاه‌های پوپر در کتاب "منطق اکتشاف علمی" که بعدها با توجه به نقدهایی که از پوپر شد و همچنین آشنایی او با علوم انسانی، انعطاف بیشتری پیدا کرد (۱۳). در این تحول پوپر متوجه شد که مخصوصاً در علوم انسانی در باب یک مسئله نظریاتی وجود دارند که هر کدام به گونه‌ای می‌توانند به آن مسئله پاسخ دهند و تا آن هنگام هیچ کدام هم به طور قاطع ابطال نشده‌اند. در این مسیر وی حتی در آخرین نوشته‌های خودش از این هم پیش‌تر رفت و قائل به این شد که با ابطال شدن یک نظریه، آن نظریه به طور کامل از میان نمی‌رود بلکه به بازسازی و ترمیم خودش می‌پردازد.

ب: نظریه اجتماعی پوپر

در این بخش وارد قسمت دوم یعنی "حل مسئله" می‌شویم و نظریه اجتماعی پوپر را (در جهت فهم بهتر دیگرآراء او) مطرح می‌کنیم.

نظریه اجتماعی پوپر که به "مهندسی اجتماعی تدریجی" معروف شده است، راه حلی است که پوپر برای حل مسائل اجتماعی جامعه پیشنهاد می‌کند و البته آن را در دفاعی منطقی در مقابل "مهندسی اجتماعی تمامیت‌گرا" صورت‌بندی کرده است.

تعریف مسئله اجتماعی هر چه باشد برای حل آن دو راه بیشتر وجود ندارد. یکی

را می‌توان جزء‌گرایانه یا اصلاحی نامید و دیگری را کل‌گرایانه یا یوتوپایی. راه حل های کل‌گرایانه برآنند که حل مسئله اجتماعی وابسته به حل کلیه مسایل اجتماعی در زمانی مفروض است. این راه حل از آن جهت اتوپایی است که حل یک مسئله از آن حیث که در گرو حل همه مسایل است به آینده ای موکول می‌شود که بنیان جامعه حاضر زیر و زیر شده باشد. (اباذری، ۱۳۸۲: ۳۰۴)

پوپر این گونه راه حل‌ها را تحت عنوان کلی "مهندسی اجتماعی تمامیت‌گرا" در دو کتاب خودش "فقر تاریخیگری" و "جامعه باز و دشمنان آن" به گونه‌ای منطقی و مستدل به نقد می‌کشد و در پی آن راه حل اصلاحی اش را مطرح می‌کند.

مهندسی اجتماعی تدریجی

پوپر مفهوم مهندسی اجتماعی تدریجی را در مقابل مفهوم مهندسی اجتماعی تمامیت‌گرایانه صورت‌بندی می‌کند. مهندسی اجتماعی تدریجی در نظر پوپر دیدگاهی عملی و نقدپذیر است. در مهندسی اجتماعی تدریجی اهداف به صورت جزئی انتخاب می‌شوند و به جای انتخاب هدفهای اتوپایی، حل مشکلات مجسم و عینی در جامعه مورد توجه قرار می‌گیرد. از دید پوپر «کسی که مهندسی اجتماعی را پیشه می‌سازد، روشی اختیار می‌کند برای جستجو و مبارزه با بزرگترین و عامترین بدیهای گریبانگیر جامعه، نه جستجو و مبارزه در راه بزرگترین خیر نهایی برای آن» (پوپر، ۱۳۷۷: ۲۶۴)

پوپر پیش شرط اولیه را در مهندسی تدریجی آگاهی فرد (کارشناس مهندسی تدریجی) از عدم آگاهی از تمام مسائل می‌داند. او بر این عقیده بود که تنها از طریق بررسی اشتباهات می‌توان چیزی آموخت. به همین خاطر کارشناسان مهندسی اجتماعی می‌بایست از دست زدن به هر گونه اصلاحات پردامنه که نتایج ناخواسته بسیار زیادی را به وجود می‌آورد، اجتناب ورزند. زیرا در این صورت قادر به شناسایی اشتباهاتشان نخواهند بود. در عوض آنها باید در کارهای خود گام به گام پیش روند و در هر قدم آنچه را که به دست می‌آورند با آنچه که توقع رسیدن به آن را داشته‌اند،

مقایسه کنند. به این ترتیب می توانند اشتباهات خود را در هرگام بازشناسند، دلایل آن را مشخص کنند و در حل آن بکوشند. به قول پوپر: «ما باید آماده آن باشیم که از خطاهایمان درس بگیریم و [با رفع آنها] پیشرفت کنیم. این نتیجه وقتی حاصل می شود که خطاهای خود را بازشناسیم و به جای آنکه در آنها بصورت جزمی پافشاریم، از آنها نقادانه استفاده کنیم.» (پوپر، ۱۳۵۰: ۱۵۸)

به هر شکل او موافق اصلاح تدریجی و گام به گام است، اصلاحی که به وسیله مقایسه نقادانه میان نتایج مورد انتظار و نتایج به دست آمده کنترل می شود.

نقادی و ابطال گامی در راه حذف خطا

تا اینجا گفته شد که تنش بین دانایی و نادانی به مسئله می انجامد و ما برای حل این مسایل راه حل های پیشنهادی را که همان فرضیات و نظریات باشد ارائه می دهیم. اما باید توجه کنیم که این راه حل ها کاملا آزمایشی و در نتیجه، آزمون پذیر و قابل ابطال اند. در این مرحله سعی بر آن است تا آن راه حل ها را مورد نقادی و ابطال قرار دهیم. پوپر روش علمی را روشی می داند که متکی به فراگیری منظم از خطاهایمان است: نخست، از رهگذر خطر کردن، یا جسارت به خرج دادن در ارتکاب - یعنی از طریق ارائه نظریه های جسورانه جدید، و سپس، به وسیله جستجوی منظم (سیستماتیک) برای کشف خطاهایی که مرتکب شده ایم - یعنی به وسیله بحث نقادانه و واریسی و بررسی نقادانه نظریه هایمان. (پوپر، ۱۳۷۹: ۲۰۰)

قبل از آنکه بحث در این باب را آغاز کنیم چند پیش فرض برای فهم بهتر آراء پوپر در این باب مطرح می شود:

۱- ما چیزهای زیادی می دانیم اما نادانی های ما تکان دهنده و بی حد و مرز است و حتی ترقی روزافزون در علوم طبیعی هر روز چشمان ما را در برابر نادانی هایمان، مخصوصا در پهنه همین علوم بیشتر باز می کند. با هر گامی که پیش می رویم و یا هر مسئله و مشکلی را که حل می کنیم، نه تنها با مسائل جدید و حل نشده دیگری روبه رو

می‌شویم بلکه بر این امر نیز وقوف می‌یابیم که هر جا که تا کنون گمان می‌بردیم که بر زمینی محکم ایستاده‌ایم در حقیقت همه چیزش نامطمئن و بر پایه‌هایی لرزان بنا شده است. (پوپر، ۱۳۷۲:۱۳۴) پوپر در منطق اکتشاف علمی نیز تاکید می‌کند: "بنیان تجربه دانش عینی، بنیانی سست و ویران است. علم بر شالوده محکمی تکیه نکرده است. ساختار صریح و مشهورانه نظریه‌های علمی، مثل همیشه، دیواری است که بر باتلاق تکیه زده است. علم مثل ساختمانی است که بر تپه‌های خاکی بنا شده است. این توده‌های خاک از طرف بالا به درون باتلاق ریخته می‌شوند، اما این ریخته شدن توده خاک هیچگاه به بنیان محکمی نمی‌رسد، و اگر روزی ما از این عمل بازایستیم، بدین دلیل نیست که به زمین سفت و شالوده محکم رسیده‌ایم. علت توقف ما بدین دلیل است که متقاعد شدیم که توده خاکی در نقطه خاصی توانایی این را دارد که ساختمان را، حداقل برای مدتی، بر آن بنا کنیم." (پوپر، ۱۳۸۱:۲۷)

۲- ما تنها می‌توانیم به حقیقت نزدیک شویم و هیچگاه نمی‌توانیم ادعا کنیم که به آن دست یافته‌ایم. زیرا به قول پوپر: "شناخت از آغاز تا پایان انسانی است و با اشتباهات ما، پیش‌داوری‌های ما، رویاهای ما و امیدهای ما آمیخته است. و از ما تنها این بر می‌آید برای نزدیک شدن به حقیقت، از تلاش باز نایستیم." (پوپر، ۱۳۷۹:۸۲)

۳- از دو اصل بالا نتیجه می‌شود که هر نظریه‌ای حتی با ثبات‌ترین آنها قابل نقد و ابطال هستند و همین باعث می‌شود که ما به اصل سوم برسیم که پوپر بسیار بر آن تاکید می‌کند که: "من ممکن است بر خطا باشم و شما بر صواب، اما با بذل کوشش، ممکن است هر دوی ما به حقیقت نزدیک‌تر شویم." (پوپر، ۱۳۷۷:۲۹۲)

از گزاره‌های بالا نتیجه می‌گیریم که اقتدار گرایی در علم امری محتوم به شکست است. تنها روشی را می‌توان علمی نامید که متکی بر آزمون و عبرت گرفتن از خطاها باشد. رهیافت نقادانه با اندیشه آزمون کردن، یعنی، تلاش برای ابطال حدس‌های علمی مرتبط است. ما می‌بایست همین که با مسئله‌ای مواجه شدیم، راه حلی را برای آن حدس بزنیم. و باید بکوشیم که راه حل‌های خود را که غالباً به نحوی از انحاء ضعیف

و ناقصند، مورد نقادی قرار دهیم. نقد یک نظریه علمی، همواره عبارت است از تلاش برای یافتن (و حذف) یک خطا، یک نقص، یک اشتباه در درون نظریه. به این اعتبار نتیجه بحث علمی در بسیاری از موارد غیر قطعی است، نه تنها به این معنا که ما نمی‌توانیم به صورت قطعی صحت (یا حتی نادرستی) نظریه‌های مورد بررسی را محقق سازیم، بلکه همچنین به این معنی است که نمی‌توانیم بگوییم که یکی از نظریه‌های ما امتیازات و برتری‌های قطعی و حتمی بر رقبای خود دارد. اما «اگر خوش اقبال باشیم، گاهی اوقات ممکن است به این نتیجه برسیم که یکی از نظریه‌های ما شایستگی‌های بیشتر و عدم شایستگی‌های کمتری نسبت به دیگر نظریه‌ها دارد... پس تنها می‌تواند این دعوی را داشته باشد که نظریه مورد بحث، از دیگر نظریه‌های رقیب به حقیقت نزدیک تر است.» (پوپر، ۱۳۷۹: ۲۹۵) به طور کلی در دانش می‌توانیم هر چه بیشتر از طریق نقد افکار و اصلاح خطاهایمان به حقیقت نزدیک شویم، و حتی می‌توانیم بدانیم که پیشرفت کرده‌ایم، اما هرگز نمی‌توانیم ادعا کنیم که به مقصد رسیده‌ایم. (مگی، ۱۳۵۹: ۱۰۱)

انسان خطاها کرده و از آنها عبرت گرفته است و بدین وسیله به تدریج با طبیعت و با خویش‌ترن بیشتر و بیشتر آشنا شده است. این جریان پایان ندارد و سیر قهقروایی حرکت‌های زیگ زاگ را متفی نمی‌سازد. حتی فرضیه‌ها و نظریه‌های کاذب اطلاعاتی در بر دارند و می‌توانند ما را به حقیقت نزدیک تر کنند. درباره سازماندهی اجتماعی نیز می‌توان به چیزی شبیه همین معنا قائل شد. از این جهت است که در نظر پوپر فرهنگ دموکراتیک از طریق خطا و اصلاح خطا به شرایط مادی و فرهنگی بهتری برای انسان دست یافته است.

پوپر، انتقاد- یعنی استفاده از آزادی- را بنیاد پیشرفت می‌داند. بدون نقادی، بدون امکان ابطال هر یقین، کسی نمی‌تواند در علم یا در به‌کرد زندگی اجتماعی راه به جایی ببرد. وقتی برخی از حقایق مشمول آزمون و خطا نباشد، وقتی آزاد نباشیم که صحت و اعتبار هر نظریه‌ای را مورد تردید و مقایسه قرار دهیم، ساز و کار شناخت از کار می‌افتد و راه برای تحریف آن باز می‌شود.

پوپر پا را از این فراتر می‌گذارد و در ستایش رد و ابطال می‌گوید: "هر رد و ابطال باید همچون یک کامیابی بزرگ در نظر گرفته شود، نه تنها کامیابی دانشمندی که نظریه را ابطال کرده است، بلکه نیز کامیابی دانشمندی که نظریه رد شده را پیشنهاد کرده، در نظر گرفته شود... حتی اگر مرگ یک نظریه به زودی فرا رسد نباید فراموش شود که آن نظریه چه واقعیت‌های آزمایشی تازه و شاید غیر قابل توضیح و در کل مسائل جدیدی را برای ما به میراث گذاشته است، و در دوران حیات خود و حتی با ابطال خود، خدماتی به پیشرفت علم کرده است." (پوپر، ۱۳۶۸: ۳۰۲) و حتی در باب ابطال نظریه‌ها از این نیز ستایش آمیز تر در کتاب "اسطوره چارچوب" سخن گفته است: "علم بر این نظر است، یا می‌باید بر این نظر باشد، که سرنگون شدن قابل تحسین‌ترین و زیباترین نظریه‌های خود را به منزله نوعی موفقیت، نوعی پیشرفت، تلقی کند. زیرا نمی‌توانیم یک نظریه خوب را بدون آنکه از شکست آن درسه‌های بسیار زیادی بیاموزیم، ساقط کنیم." (پوپر، ۱۳۷۹: ۲۱۷)

دستیابی به عینیت در علوم اجتماعی

بحثی را که در اینجا مطرح می‌کنیم دقیقاً مبحث گذشته مان است. زیرا از نظر پوپر دستیابی به عینیت ممکن نیست مگر از راه انتقاد. پوپر در این بخش دیدگاهی را مطرح می‌کند که برای علوم اجتماعی بسیار با اهمیت است. زیرا اگر ما بتوانیم اثبات کنیم که علوم اجتماعی مانند علوم طبیعی از عینیت برخوردار است در ادامه می‌توانیم از علوم اجتماعی و روش‌های آن به عنوان شیوه‌های آزمون‌پذیر و علمی صحبت کنیم. یکی از مفاهیمی که در فلسفه علم و مخصوصاً در علوم اجتماعی بسیار حائز اهمیت است، مسئله عینیت است. نکته اصلی در این بحث تمییز گذاشتن میان چیزی است که در ذهن ماست با چیزی که بیرون از ذهن ما می‌گذرد. (فی، ۱۳۸۱: ۳۴۹) هنگامی که ذهن ما منطبق بر واقعیت بیرونی باشد، محتوای ذهنی مان را صادق و عینی می‌دانیم و در غیر این صورت آن را کاذب می‌شماریم.

اما مسئله اصلی این است که ما چگونه می توانیم بگونه ای شناخت دست یابیم که در آن واقعیت بیرونی بر ذهن ما منطبق باشد؟

دانشمندان و فیلسوفان پاسخهای مختلفی به این پرسش داده اند. بسیاری حتی این پرسش را به گونه ای دیگر صورتبندی کرده اند. اما پاسخ رایجی که بسیاری آن را مطرح نموده اند بر این است که حقیقت عینی با خلاص کردن خودمان از عناصر ذهنی فریبنده حاصل می شود، پس عینیت را می توان حالتی از شناخت دانست که در آن مقولات و برداشتهای پیشینی، تمنیات، عواطف، داوریهای ارزشی، وامثالهم، که ضرورتاً ما را گمراه می کنند و بدین ترتیب مانع از رسیدن به حقیقت عینی می شوند وجود نداشته باشند.

امروزه این تصور از عینیت به طور کامل به چالش کشیده شده است. اکنون این بر ما روشن است که هر پژوهش از منظری خاص صورت می گیرد و نتایج همه پژوهشها جانبدارانه و توأم با علائق پژوهنده در آنهاست. پس نتیجه می شود که عینیت نمی تواند معادل حذف همه پیش فرضهای شناختی و اخلاقی باشد. پوپر مشهورترین اندیشمندی است که این تصور رایج از عینیت را نقد کرده است. او بر این عقیده است که هر پژوهشی با دیدگاه ارزشی خاصی صورت می گیرد. او برای رسیدن به عینیت در علوم و مخصوصاً علوم اجتماعی فرایندی اجتماعی را مطرح می کند. پوپر بر این باور است که پژوهش عینی فرایندی اجتماعی است، زیرا لازمه عینیت پاسخ به نظریه ها و تحقیقات دیگران و آمادگی برای تجدید نظر بر مبنای نقدهای آنهاست. بنابراین عینیت علمی تا حدود زیادی تابع بسیاری از روابط اجتماعی و شرایط سیاسی است که امر انتقاد را ممکن می کنند. از دیدگاه پوپر: «عینیت علمی می تواند فقط توسط مقوله هایی اجتماعی توضیح داده شود، از قبیل رقابت، چه رقابت علما و چه رقابت بین مکاتب، سنت انتقادی توسط نهادهای اجتماعی (مانند انتشار در جراید رقیب و توسط ناشران رقیب)، بحث در کنگره ها و به طور کلی بحث آزاد امکان پذیر می شود. بدین طریق موارد جزئی از قبیل تاثیر پایگاه اجتماعی یا ایدئولوژیکی محقق بر

روی نظریاتش خودبه خود در طول زمان ازدامان علم زدوده خواهد شد هر چند که در کوتاه مدت همیشه این تاثیرات نقش خود را ایفا خواهند کرد.» (پوپر، ۱۳۷۲: ۱۳۸ و ۱۳۷) رسیدن به مسائل جدید ملاک پیشرفت علم

همانطور که در ابتدای مقاله نشان دادیم، پوپر بر این عقیده بود که علم با مسائل آغاز می‌شود. می‌بایست در اینجا جمله پوپر را تکمیل کنیم و آن اینکه، علم به مسائل نیز ختم می‌شود. به قول پوپر: "پیشرفت علم اساساً در تطور مسائل نهفته است. و این پیشرفت را می‌توان از روی ازدیاد دقت منطقی، محتوای غنی، متمر بودن و عمق مسائل فعلی نسبت به مسائل اولیه مشخص کرد." (پوپر، ۱۳۷۹: ۲۹۶)

به طور خلاصه می‌توانیم روندی را که تا کنون گفتیم به شکل زیر خلاصه کنیم که: ابتدا کار علمی با صورت بندی سوال آغاز می‌شود، محقق سعی می‌کند راه حل مناسبی را برای حل آن مسئله ارائه دهد سپس این راه حل از راه نقادی آن مورد آزمون تجربی و منطقی قرار می‌گیرد و بدین وسیله اشکالات و خطاهایش آشکار می‌شود و از این راه مسائل جدیدی پا به عرصه حیات می‌گذارند که تا آن هنگام وجود نداشته اند. پوپر نیز در این باب می‌گوید: "می‌توانیم بگوییم که با دوام ترین کاربرد برای رشد شناخت علمی که از یک نظریه بر می‌آید، مسائل تازه ای است که طرح می‌کند، بدان‌سان که ما ناگزیر به این نگرش باز می‌گردیم که علم و رشد شناخت همیشه از مسائل آغاز می‌شود و به مسائل می‌انجامد. مسائلی با ژرفای فزاینده و با حاصلخیزی فزاینده از آن جهت که سبب پیدا شدن مسائل تازه می‌شود." (پوپر، ۱۳۶۸: ۲۷۶)

نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد علوم اجتماعی از منظر پوپر به عنوان یک علم ایجابی، تبیین شود. فلسفه علم پوپر اندیشه ای ایستا نبوده است تا بتوان آن را با توجه به یکی از آثار روش شناختی اش فهم کرد، بلکه اندیشه پوپر در طول زمان رشد و پختگی یافته است. به همین خاطر این کوشش را می‌طلبید تا حداقل تمام آثار او مورد توجه

قرار گیرد.

در ادامه مایلیم به چند پرسش که در طول بحثمان مستتر بودند به گونه ای روشن پاسخ دهیم:

آیا علوم اجتماعی از دیدگاه فلسفه علم پوپر علمی است یا خیر؟ به نظر پوپر هر اندازه که علوم طبیعی عینی و علمی هستند، علوم اجتماعی نیز علمی اند. سوالات مطرح در این علوم کدام هستند؟ به نظر پوپر در هر دوره ای توجه به مسائل و مشکلات آن جامعه و همچنین نظریه های غالب در آن دوره، سوالات خاص خودش را دارد.

به این سوالات با چه روشی پاسخ می دهند؟ از آنجایی که پوپر به وحدت روش میان علوم طبیعی و اجتماعی قائل بود، روش علوم اجتماعی را نیز تجربی می دانست. خصوصیات این علوم چیست؟ به طور کلی می توان خصوصیات علوم اجتماعی را از منظر پوپر در سه کلمه خلاصه کرد: عینی بودن، ابطال پذیر بودن و قابل آزمون بودن. این علوم چه نوع معرفتی را به دست می دهد؟ از نظر پوپر تمام علوم چه طبیعی و چه اجتماعی معرفتی ضمنی و حدسی به دست می دهند که تنها تا آن هنگام که ابطال نشده اند قابل پذیرش و اتکا هستند.

این علوم به چه کار می آید؟ پوپر بر این عقیده است که ما می بایست از دردها و آلام بشری بکاهیم و برای رسیدن به این منظور نظریه اجتماعی خودش را که همان مهندسی اجتماعی تدریجی است عنوان کرده است.

پی نوشت ها

- (۱) نگاه کنید به پایان نامه‌ای با عنوان "اهمیت پوپر برای جامعه‌شناسی" فولادیان دانشگاه فردوسی و هم در مقاله‌ای در نشریه پژوهش‌ها با عنوان "چگونه انقلابیون دیکتاتور می‌شوند" به بسط اهمیت این اندیشه سقراط در آراء پوپر پرداخته شده است.
- (۲) در این خصوص نگاه کنید به کتاب "درس این قرن" از انتشارات طرح نو، صفحات: ۳۷، ۳۸، ۷۶ و ۱۲۳ تا ۱۲۷ و همچنین "جامعه باز و دشمنان آن" صفحات ۲۷۷ و ۲۷۸ و همچنین فصل شاه فیلسوف. همینطور نگاه کنید به کتاب "اسطوره چارچوب" از انتشارات طرح نو: فصل پنجم
- (۳) برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به مصاحبه پوپر با عنوان "ما با خطر سومین جنگ جهانی رو به رو هستیم" در کتاب "درس این قرن"
- (۴) برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به کتاب "جهان باز"، نوشته پوپر، ترجمه احمد آرام، انتشارات سروش (۱۳۷۵) و همچنین "اسطوره چارچوب": فصل ۸
- (۵) نگاه کنید به کتاب فقر تاریخیگری، ترجمه احمد آرام: فصل ۴
- (۶) نگاه کنید به "مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی"، نوشته ریمون آرون، بحث مربوط به تیپ‌های ایده آل ماکس وبر
- (۷) برای آگاه شدن از این انتقادات و پاسخ مشروح پوپر به آنها نگاه کنید به: ۱- فقر تاریخیگری، نوشته پوپر، از انتشارات خوارزمی و همچنین مقاله دکتر خدیوی در مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره اول و دوم، سال بیست و ششم، که در آن ترجمه کامل مناظره پوپر و آدرنو در باب روش‌های علوم اجتماعی، آورده شده است.
- (۸) برای آگاهی بیشتر در این باره نگاه کنید به فقر تاریخیگری بند هشتم ص ۳۴
- (۹) پوپر در کتاب فقر تاریخیگری اظهار می‌دارد که: ((اگر نگوئیم در همه وضعیتهای اجتماعی، لااقل می‌توانیم بگوئیم که در اغلب وضعیتهای اجتماعی یک عنصر عقلانیت وجود دارد، هرچند موجودات اجتماعی بندرت کاملاً عقلانی عمل

می‌کنند، اما با وجود این عقلانیتشان در کنشهای روزمره به آن میزان هست که بتوانیم مدل‌های نسبتاً ساده‌ای برای کنشها و کنشهای متقابل افراد بسازیم. ((

(۱۰) دکتر سروش نیز در کتاب "علم چیست، فلسفه چیست؟" مثالی را در این باره بدین شرح نقل می‌کند: این سخن را در نظر بگیرید "هر کس وقت مرگش برسد می‌میرد." آیا می‌توان حتی در عالم خیال تجربه‌ای تشکیل داد که وقوعش مایه ابطال این سخن گردد؟ از دو حال خارج نیست. شخص الف یا مرده است یا نمرده است. اگر مرده است سخن فوق می‌گوید حتماً وقت مرگش رسیده بوده و اگر هنوز نمرده سخن فوق می‌گوید ناگزیر هنوز وقت مرگش نرسیده. چنین است که این سخن نسبت به جهت حوادث بی تفاوت است و مردن و نمردن شخص برای او فرقی نمی‌کند و در هر حال به قوت خود باقی است. به توضیح بیشتر به نظر می‌رسد که در صورت وقوع دو گونه پدیده، این سخن ابطال گردد. یکی اینکه کسی قبل از رسیدن وقت مرگش بمیرد، دیگری اینکه کسی پس از رسیدن وقت مرگش باز هم زنده باشد. اما چگونه می‌توان تجربه کرد که کسی وقت مرگش رسیده و هنوز نمرده یا وقت مرگش نرسیده اما مرده؟ وقتی مقیاس مستقلی برای دانستن وقت مرگ در دست نیست (یعنی قانون فوق به دست نداده است)، زمان مردن را از روی خود مردن باید فهمید. یعنی باید نشست تا شخصی بمیرد و آنگاه است که تازه از وقت مرگش باخبر می‌شویم و همین است آنچه این سخن را آسیب‌ناپذیر و ابطال‌ناپذیر می‌کند و به همین دلیل هم علمی نیست.

(۱۱) در اینجا به صورت خلاصه آنها را ذکر می‌کنیم:

- ۱- حاوی تناقض بودن (زمین هم کروی است و هم کروی نیست).
- ۲- همانگویی (داروهای خواب آور داروهای هستند که خواب می‌آورند).
- ۳- تمام حالات ممکنه را در بر داشتن (فردا یا بارانی است یا بارانی نیست).
- ۴- از بودن موجود خاصی سخن گفتن بدون تعیین زمان و مکان مشخص (خدا وجود دارد، داروی سرطان یافت می‌شود و ...)

- ۵- در مورد آینده نامعلوم نظر دادن (پرولتاریا پیروز خواهد شد)
- ۶- کیفی و با ابهام سخن گفتن (دیکتاتوری موجب طغیان توده هاست)
- ۷- از موجودات غیر مادی سخن گفتن (روح پس از مرگ بدن باقی می ماند)
- ۸- لوازم ذاتی اشیاء و یا افکار را گفتن (انسان ذاتا حریص است)
- ۹- قضایا را جزئی و مثبت بیان کردن (بعضی از رانندگان بد خوی اند، بعضی ها صدای خوبی دارند)

برگفته از کتاب "علم چیست، فلسفه چیست؟" نوشته عبد الکریم سروش (۱۲) در این باب پوپر در کتاب "فقر تاریخیگری" در صفحه ۱۶۵ و ۱۶۶ اعتراف می کند: "من حق دارم به این معتقد باشم که تفسیر من از روش ها تحت تاثیر هیچ آگاهی و معرفتی از روش های علوم اجتماعی پیدا نشده است، چه، در آن هنگام که نخستین بار آن را بیان کردم، تنها علوم طبیعی را در خاطر داشتم و تقریبا هیچ چیز از علوم اجتماعی نمی دانستم."

(۱۳) برای اطلاع بیشتر در این باره رجوع کنید به کتاب های "چیستی علم"، نوشته چالمرز: فصل چهارم و پنجم و همچنین کتاب "اسطوره چارچوب"، نوشته پوپر: فصل چهارم و به طور مشروح تر در کتاب "حدس ها و ابطال ها" نوشته پوپر، فصل حقیقت، عقلانیت و رشد شناخت علمی

فهرست منابع

۱. اباذری، یوسف، *حل مسئله*، نامه علوم اجتماعی، شماره پیاپی ۲۱، مجله ۱۱، شماره، ۱۳۸۲.
۲. پوپر، کارل و مارکوزه، هربرت، *انقلاب یا اصلاح*، ترجمه هویزی، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰.
۳. پوپر، کارل، *اسطوره چارچوب*، ترجمه علی پایا، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۷۹.

۴. _____ ، *جامعه باز و دشمنان آن*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۷.
۵. _____ ، *جستجوی ناتمام*، ترجمه ایرج علی آبادی، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹.
۶. _____ ، *حدس ها و ابطال ها*، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸.
۷. _____ ، *درس این قرن*، ترجمه علی پایا، تهران: انتشارات روش، ۱۳۷۶.
۸. _____ ، *سرچشمه های دانایی و نادانی*، ترجمه عباس باقری، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹.
۹. _____ ، *فقر تاریخیگری*، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۰.
۱۰. _____ ، *منطق اکتشاف علمی*، ترجمه حسین کمالی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
۱۱. _____ ، *منطق علوم اجتماعی*، ترجمه غلامرضا خدیوی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال بیست و ششم، شماره اول، ۱۳۷۲.
۱۲. چالمرز، جان اف، *چیستی علم*، ترجمه سعید زیبا کلام، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۳.
۱۳. سروش، عبد الکریم، *علم چیست، فلسفه چیست؟*، تهران: انتشارات یاران، ۱۳۶۱.
۱۴. فی، برایان، *فلسفه امروزی علوم اجتماعی*، ترجمه: خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۱.

۱۵. کاتوزیان، محمد علی، *چهارده مقاله در اجتماع و فلسفه*، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.
۱۶. مگی، برایان، *پوپر*، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۹.
۱۷. یوسا، مایوبارگاس، *اهمیت کارل پوپر*، ترجمه عزت الله فولادوند، ماهنامه نگاه نو، دوره جدید شماره ۱۲، ۱۳۸۲.